

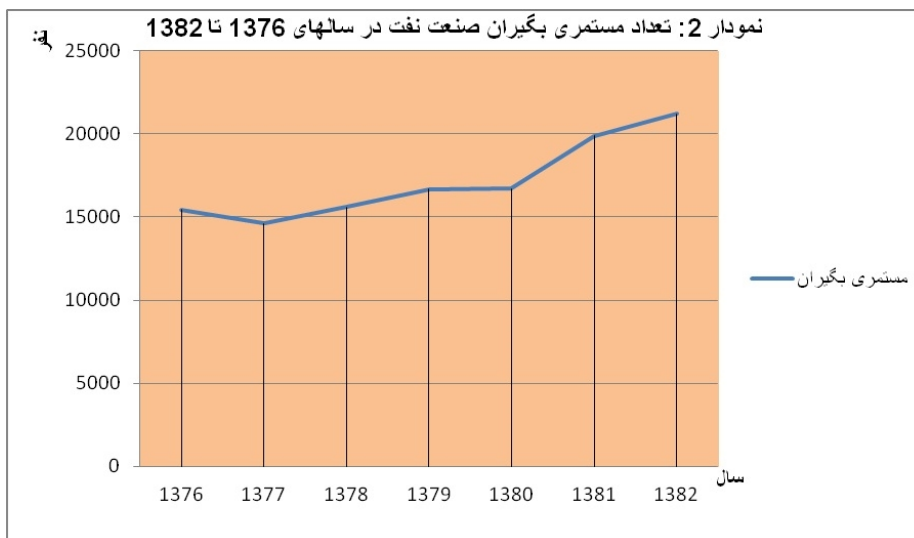
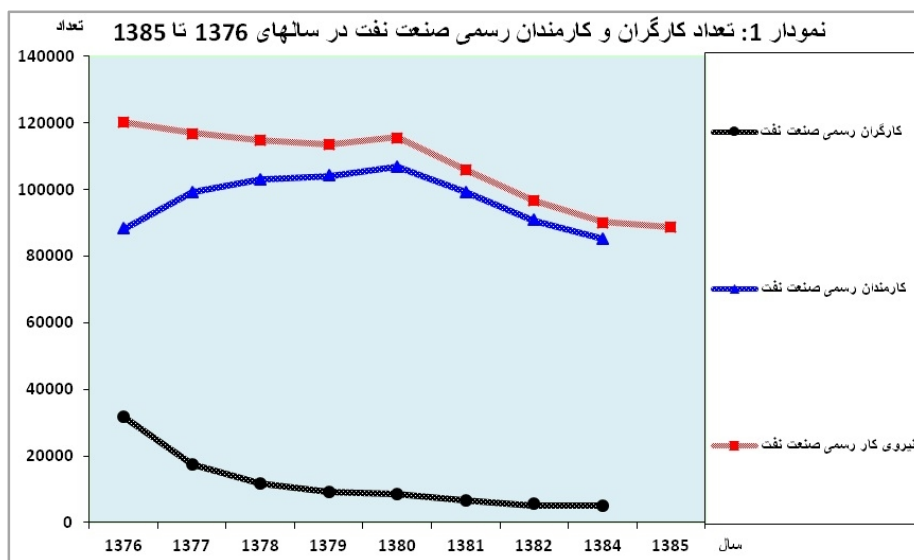
تعدیل نیروی انسانی در دوره‌ی اصلاحات

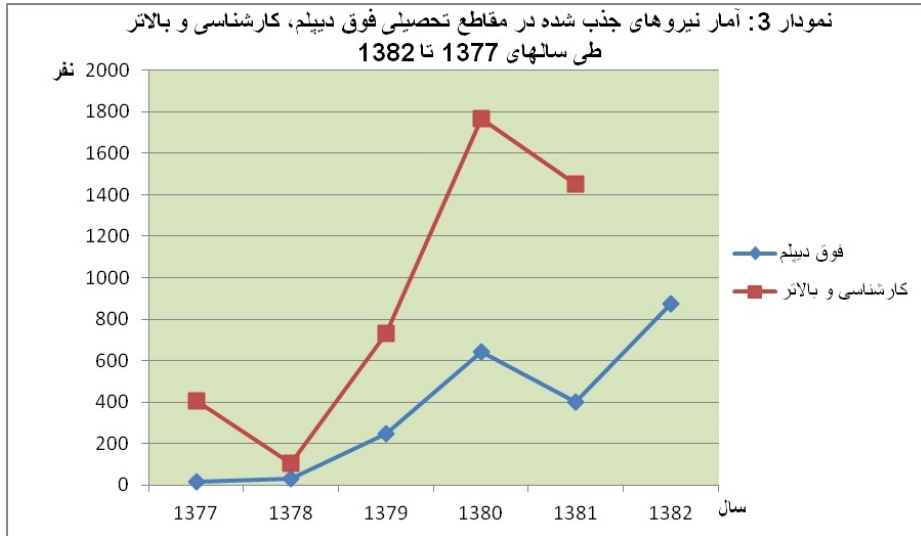
محمد مالجو

محمد خاتمی در جمع تعدادی از اسرای آزادشده‌ی جنگ هشت‌ساله و شماری از جوانان کانون فرهنگی یاران امام موسی صدر در اواخر شهریور ۱۳۹۱ گفت: «من یک‌بار حدود سال ۱۳۸۱ گفتم مملکت ما آماده‌ی تیک‌آف (جهش) است و همه‌ی امکانات را دارد.» در این یادداشت می‌خواهم نشان دهم آمادگی موردنظر رییس‌جمهور اصلاح‌طلب برای جهش اقتصادی به هزینه‌ی چه بخش‌هایی از جامعه‌ی ایرانی در دوره‌ی اصلاحات فراهم آمده بود. استدلال خواهم کرد بخش‌هایی از جامعه که به‌طرزی غیردموکراتیک اجباراً هزینه دادند کماکان به‌دنبال نمایندگی سیاسی برای خویش می‌گردند. قلم‌روهایی از اقتصاد ایران که متکای چنین استدلالی هستند بسیار پرشمارند اما می‌کوشم دامنه‌ی بحث را محدود کنم و مشخصاً بر موضوع تعدیل نیروی انسانی در بدنه‌ی دولتی صنعت نفت طی دوران اصلاحات متمرکز شوم. تصویری که به‌دست خواهم داد کمابیش برای همه‌ی بخش‌های اقتصادی بزرگ در ایران معتبر خواهد بود.

در بخشی از مقاله‌ای که ذیل عنوان «اقتصاد سیاسی نیروی کار صنعت نفت در ایران پس از جنگ» به تاریخ دوازدهم شهریور ۱۳۹۱ در تارنمای «کانون مدافعان حقوق کارگر» منتشر کردم نشان داده‌ام که دولت اصلاحات با چه ترفندهایی عملاً کارگران بخش‌های گوناگون صنعت نفت را که در وضعیت استخدام رسمی بودند از کار بی‌کار کرد. ضمن تکیه بر همان روایت در این یادداشت با استفاده از داده‌هایی تکمیلی می‌کوشم تخمینی مقدماتی از حجم تعدیل نیروی انسانی در بخش دولتی صنعت نفت طی دوران اصلاحات به‌دست دهم. بخشی از مهم‌ترین بازندگان دوران اصلاحات میان طبقات اجتماعی اتفاقاً همان کسانی بوده‌اند که مشمول پروژه‌ی تعدیل نیروی انسانی شدند.

دشوار بتوان تخمین دقیقی از ابعاد و چه‌گونگی تعدیل نیروی انسانی در صنعت نفت به‌عمل آورد. آنچه از داده‌های رسمی در اختیار داریم عبارت‌است از اولاً آمار تعداد نیروی انسانی رسمی در صنعت نفت به تفکیک کارگر و کارمند طی حدفصل سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۵ که در نمودار یک آمده، ثانیاً تعداد مستمری‌بگیران صنعت نفت طی سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۲ که در نمودار دو آمده، و ثالثاً آمار نیروهای جذب‌شده در مقاطع تحصیلی فوق‌دیپلم و کارشناسی و بالاتر در سالیان ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۲ که در نمودار سه بازتاب یافته است. به‌کمک این مجموعه از داده‌ها و چند فرض برای سهولت محاسبه فقط می‌توان ابعاد تعدیل نیروی انسانی در صنعت نفت طی سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ را به‌طرزی مقدماتی تخمین زد.





تخمین ابعاد تعدیل نیروی انسانی در صنعت نفت طی دوره اصلاحات

پروژه‌ی تعدیل نیروی انسانی در صنعت نفت در سومین دوره از صدارت غلامرضا آقازاده در وزارت نفت دومین دوره از ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی آغاز شده بود اما با شروع به کار دولت اصلاحات در سال ۱۳۷۶ به دست وزیر نفت وقت، بیژن زنگنه، به شکلی سازمان یافته در پیوند با قوانین بالادستی برنامه‌های توسعه‌ی پنج‌ساله استمرار یافت و به نهایت رسید. نقطه‌ی عزیمت عبارت بود از ترفند تبدیل احکام کارگری به احکام کارمندی و از این رو تسهیل ارتقای شغلی کارگران صنعت نفت. بنابر مصوبه‌ای در هیأت مدیره‌ی شرکت ملی نفت، تبدیل وضعیت کارگران رسمی به کارمندان رسمی در دستور کار قرار گرفت. از کارگران خواستند برای ارتقا به سمت کارمندی داوطلبانه تقاضانامه دهند. انگیزه‌های لازم برای ارائه‌ی چنین تقاضانامه‌هایی را نیز در مجموعه‌ی دولتی صنعت نفت مهیا کرده بودند، آن هم از رهگذر افزایش حقوق و مزایای کارمندان در چارچوب قوانین و مقررات شرکت ملی نفت.

بخشی از کارگران که به چنین درخواستی تن نداده بودند هم از مزایای نقدی و غیرنقدی محروم شدند و هم از افزایش سالانه‌ی دستمزدها بی‌بهره ماندند. گرچه به لحاظ قانونی حق اعتراض داشتند اما چون در اقلیت مانده بودند از توان چنین کاری برخوردار نبودند. اکنون برای خروج از وضعیتی چنین دشوار فقط دو راه پیش‌رو داشتند. یا باید داوطلبانه باز خرید می‌شدند یا اجباراً به خیل کارمندان می‌پیوستند. به احتمال قوی حدود ۲۲۰۰۰ نفر از کارگران تا سال ۱۳۷۶ به نحوی از انحا یا بازنشسته و باز خرید شده بودند یا به پست کارمندی ارتقا یافته بودند. تعداد کارگرانی که حاضر نشده بودند تقاضانامه برای ارتقا به

پست کارمندی بدهند و از این رو در حدفصل سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ داوطلبانه یا اجباراً بازنشسته شده بودند باید حداکثر ۱۲۵۱ نفر بوده باشد. تعداد واقعی این دسته از افراد یقیناً کمتر از این رقم بوده است زیرا این رقم با دو فرض غیرواقعی حاصل شده است. فرض کرده‌ام اولاً در این فاصله هیچ‌کس از میان کارمندان به بازنشستگی نرسیده است و ثانیاً هیچ‌یک از بازنشستگان در این فاصله‌ی زمانی یا فوت نکرده‌اند یا اگر هم فوت کرده‌اند کس یا کسانی از میان افرادی که تحت سرپرستی متوفی بوده‌اند کماکان از مجموعه‌ی صنعت نفت مستمری می‌گرفته‌اند. تعداد سایر کارگرانی که قبول نکردند کارمند بشوند اما طی سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ اجباراً با خرید شدند باید حدود ۷۲۷۲ نفر بوده باشد.

بخش دیگر کارگران که تقاضانامه‌های ارتقا به پست کارمندی را ارائه دادند و برگه‌های جدید استخدامی را پر کردند با همان شرح وظایف شغلی سابق از زمان شروع پروژه‌ی کارمندی‌سازی کارگران تا سال ۱۳۸۰ به کارمند تبدیل شدند. مشخص نیست چه تعداد از کارگران تا پیش از سال ۱۳۷۶ به کارمند تبدیل شده بودند اما حدود ۱۴۷۷۳ نفر از کارگران در سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ به پست کارمندی ارتقا یافتند. کارگران تازه‌کارمندی‌شده در فرایند تبدیل وضعیت‌شان از زیر چتر سازمان تأمین اجتماعی و وزارت کار خارج شده و تحت شمول قوانین وزارت نفت قرار گرفته بودند. به موازات اجرای پروژه‌ی کارمندی‌سازی تدریجاً مزایای کارمندی تازه‌کارمندی‌شدگان به دست وزارت نفت قطع شد. تازه‌کارمندی‌شدگان به سختی در تنگنای فشارهای مالی وارده‌ی مدیران قرار گرفتند. گرچه پرشمار بودند اما حالا دیگر حق اعتراض نداشتند، نه فردی و نه جمعی. پروژه‌ی کارمندی‌سازی کارگران صنعت نفت در واقع حق اعتراض جمعی یا رجوع انفرادی به وزارت کار را قانوناً از تازه‌کارمندی‌شدگان ستانده بود. این سابقاً کارگران و فعلاً کارمندان نیز نهایتاً فقط دو راه پیش‌رو داشت: یا می‌بایست پیش از موعد بازنشسته می‌شدند یا به‌ناگزیر با خرید. از مجموعه‌ی کارگرانی که یا قبل از سال ۱۳۷۶ یا در حدفصل سالیان ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ کارمند شده بودند حداکثر حدود ۹۰۰۰ نفرشان طی سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۴ خواسته یا ناخواسته بازنشسته شدند و حدود ۲۳۰۰۰ نفرشان نیز اجباراً با خرید شدند.

سخن کوتاه، از زمانی که اولین گام‌های تعدیل نیروی انسانی در صنعت نفت طی نیمه‌ی اول دهه‌ی هفتاد خورشیدی آغاز شد، بنابر ارزیابی من، احتمالاً بین ۴۵۰۰۰ تا ۶۷۰۰۰ نفر از کارگران رسمی به شکل‌های گوناگون یا بازنشسته شدند یا با خرید. احتمالاً حدود

۵۰۰۰۰ نفر از این بخش از نیروی کار در دوره‌ی هشت‌ساله‌ی اصلاحات طی حدفاصل سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ مشمول پروژه‌ی تعدیل نیروی کار قرار گرفتند.

اقتصاد پویای اصلاح‌طلبان

محمد خاتمی چارچوب‌ها و اصولی را که مدّ نظر مجموعه‌ی اصلاح‌طلبان است در آذرماه سال ۱۳۸۷ در جزوه‌ی ذیل عنوان «دیروز، امروز و فردای ایران در آینده‌ی اصلاحات» منتشر کرد. در نهمین بخش از این جزوه ذیل عنوان «اصلاحات و اقتصاد پویا» می‌خوانیم: «زمینه‌سازی برای کسب ثروت و آن‌گاه توزیع عادلانه‌ی آن در جامعه... از مهم‌ترین اهداف اصلاحات است.»

یکی از زمینه‌سازی‌ها برای کسب ثروت که از سالیان بلافاصله پس از جنگ آغاز شد و در سراسر دوره‌ی اصلاحات نیز با قوت استمرار یافت عبارت بود از برساختن طبقه‌ای اجتماعی از صاحبان نیروی کار که هرچه بیش‌تر ناگزیر باشند معاش خود را از بازار کار آزاد به‌دست بیاورند و هرچه کم‌تر از پوشش حمایتی نهادهای غیربازاری برخوردار باشند. محرومیت هرچه بیش‌تر صاحبان نیروی کار از حمایت اجتماعی نهادهای غیربازاری همانا و احتمال فروش نیروی کارشان در بازار کار به‌قیمتی پایین‌تر همانا.

به این پروژه می‌گویند پروژه‌ی پرولتریزاسیون. دانش و دانسته‌های ما درباره‌ی شیوه‌های بسیار متنوع پرولتریزاسیون در ایران معاصر و خصوصاً در سالیان پس از جنگ هشت‌ساله بسیار ناقص و مقدماتی است. نه همه اما بخشی از این پروژه‌ی گسترده‌ی پرولتریزاسیون در ایران طی سالیان پس از جنگ از رهگذر سیاست تعدیل نیروی انسانی در بخش‌های دولتی به تحقق پیوست.

شکل کلاسیک تحقق چنین پروژه‌ای در تاریخ سرمایه‌داری کمابیش از این قرار بود: نیروی کار وابسته به صنف در شهر یا نیروی کار متکی بر زمین در مناطق روستایی فقط هنگامی می‌توانستند به فروشنده‌ی آزاد نیروی کار خویش تبدیل شوند که پیشاپیش وسایل تولید و تمامی ضمانت‌های زندگی را از کف داده باشند، یعنی هنگامی که دچار سلب مالکیت شده باشند. مارکس به‌زیرکی می‌نویسد: «تاریخ این سلب مالکیت در وقایع‌نامه‌های بشری با حروفی از خون و آتش نوشته شده است.»

یکی از شیوه‌های چنین سلب مالکیتی برای برساختن طبقه‌ای اجتماعی از صاحبان نیروی کار در ایران پس از جنگ عبارت‌بوده‌است از سلب امنیت شغلی مستخدمان دولتی به‌کمک

غیررسمی‌سازی و موقتی‌سازی قراردادهای کاری‌شان. در سالیان بلافاصله پس از جنگ فقط حدود شش درصد از نیروی کار در ایران قراردادهای موقت داشتند. این رقم در سالیان اخیر به ۸۰ تا ۹۰ درصد رسیده است. ناامنی شغلی برای اعضای طبقه‌ی کارگر و متوسط در ایران خصوصاً طی دو دهه‌ی اخیر فقط نتیجه‌ی نرخ بالا و مزمن بی‌کاری نیست، از جمله محصول اجرای پروژه‌ی دولت‌ساخته‌ی تعدیل نیروی انسانی در دوران به‌اصطلاح سازندگی و اصلاحات نیز هست. حدود ۵۰۰۰۰ نفر نیروی شاغل صنعت نفت که مشمول پروژه‌ی تعدیل نیروی انسانی در دوره‌ی اصلاحات قرار گرفتند بخش کوچکی از حدود ۸۰ تا ۹۰ درصد از کل نیروی کار کشور هستند که در شرایطی فاقد حداقل‌هایی از امکان بازتولید حیات اجتماعی خویش به بازار کار آزاد پرتاب شده‌اند.

کماکان در پی نمایندگی سیاسی؟

آن دسته‌ی ناهمگن از نیروهای سیاسی در صحنه‌ی سیاست ایران را که از مجال و توانایی سیاست‌ورزی انتخاباتی برخوردار هستند به‌لحاظ برنامه‌های اقتصادی‌شان می‌توان به دو گروه کلی تقسیم کرد. گروه اول که غالباً پرتعدادتر بوده‌اند سیاست‌های اقتصادی معطوف به گسترش نظام بازار را در دستور کار خود قرار داده‌اند. تأکید اصلی این گروه از نیروهای سیاسی عمدتاً در بازکردن گره‌ی تولید و رشد اقتصادی در کشور است که برای این منظور عمدتاً به سیاست‌های نولیبرالی تکیه می‌کنند. این گروه از نیروهای سیاسی معتقدند اگر مسالهی تولید و رشد اقتصادی در اقتصاد ایران حل شود در میان‌مدت و درازمدت به‌نفع اقشار و طبقات فرودست‌تر نیز خواهد بود. گروه دوم از نیروهای سیاسی اما به‌طرزی شعارگونه و گاه حتا عوام‌فریبانه بر روی سیاست‌های اقتصادی معطوف به بازتوزیع ثروت متمرکز می‌شوند که در ظاهر به‌نفع اقشار و طبقات فرودست‌تر است.

نیروهای سیاسی اصلاح‌طلب را هم به‌اعتبار عملکردی که طی دوره‌ی اصلاحات از خود بر جای گذاردند و هم به‌اعتبار گفتارهایی که تا همین امروز پیشه کرده‌اند باید جزیی از اولین دسته از گروه‌های سیاسی یادشده شمرد. این نیروها با حواله‌دادن مسالهی عدالت اجتماعی به فردای تحقق موفقیت‌آمیز تولید ثروت عملاً طی دوره‌های به‌اصطلاح سازندگی و اصلاحات به شکل‌گیری حجم عظیمی از بازندگان اقتصادی در لایه‌های فرودست‌تر جامعه دامن زدند چندان که گرچه معتقد بودند «مملکت ما آماده‌ی تیک‌آف (جهش) است و همه‌ی امکانات را دارد» اما در آستانه‌ی جهش اقتصادی با واکنش منفی برخی اقشار بازنده‌ی تحولات اقتصادی در صندوق‌های رأی‌گیری مواجه شدند و از «جهش» بازماندند.

چنین شد که سکان اداره‌ی مملکتی آماده برای «جهش» به‌طرزی قانونی به‌دست دومین دسته از نیروهای سیاسی پیش‌گفته افتاد، نیروهایی سیاسی که طی دوره‌ی هفت‌ساله‌ی اخیر با مدعای بهبود عدالت اجتماعی به‌طرزی شعارگونه به برخی اقدامات نمایشی در بازتوزیع ثروت اقتصادی در شرایطی مبادرت ورزیده‌اند که هم‌زمان از هرگونه بازتوزیع قدرت سیاسی به‌منزله‌ی پیش‌شرط تحقق عدالت اجتماعی اجتناب ورزیده‌اند.

در شرایطی که تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی و دیپلماسی خارجی شبه‌جنگی و سیاست داخلی منازعه‌آمیز عملاً آمادگی موردنظر رییس‌جمهور اصلاح‌طلب برای جهش اقتصادی را از بین برده است، آن بخش‌هایی از جامعه‌ی ایرانی که هزینه‌های گزافی را برای کسب این آمادگی در دوره‌ی اصلاحات داده بودند کماکان فاقد هرگونه نمایندگی سیاسی در چارچوب سیاست‌ورزی انتخاباتی هستند. نه قادرند به نیروهای اصلاح‌طلب درخودمانده‌ای چشم امید داشته باشند که به‌خطا گمان می‌کنند بازتوزیع ثروت را می‌توان به فردای پس از تولید ثروت موکول کرد و نه می‌توانند به سایر نیروهای سیاسی دل ببندند که گرچه امکان حضور در صحنه‌ی انتخابات را دارند اما شرط لازم تحقق موفقیت‌آمیز بازتوزیع ثروت یعنی بازتوزیع دموکراتیک قدرت سیاسی را مطلقاً برنمی‌تابند.